

اصطلاحات

اشاره

منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت‌شناسی است که دو تن از اساتید معرفت‌شناسی، یعنی جانانان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های مختلف جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط انتشارات بلک‌ول منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است. البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از چهار منبع زیر نیز استفاده می‌شود:

I. *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Blackwell, 1996.

II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge University Press, U.S.A., 1995.

III. *The Oxford Companion to Philosophy*. Edited by Ted Honderich, Oxford University Press, 1995.

IV. *The Encyclopedia of History of Science and Religion in Western Tradition*, Edited by Gary B. Ferngren. London: Garland Publishing, Inc. 2000.

(Semantics)

معناشناسی

معناشناسی مطالعه نظام‌مند معنا است. اکنون منطق‌دانان و زبان‌شناسان و همچنین فیلسوفان در این حوزه مطالعه می‌کنند. فیلسوفان به موضوعات بنیادی در معناشناسی علاقه دارند زیرا آنها درباره ماهیت معنا در سه حوزه تفکر و روابط انسان‌ها با یکدیگر و نسبت انسان با جهان بحث می‌کنند. یکی از مسایل مهم مباحث معناشناسی بحث درباره نقش معناشناسی در باب ارتباطات معنا با حقیقت و فهم است. همچنین بحث در باب ساختارهای زبانی خاص نیز مورد علاقه فیلسوفان است زیرا این بحث گاهی در حل مسایل موضوعات معناشناختی بنیادی سودمند می‌افتد و

همچنین در رشد و شفافیت نظریه‌ها و تحلیل‌های فلسفی نیز به کار می‌آید.

۱. سرچشمه‌های تاریخی و اهداف

نظریه‌پردازی معناشناختی درباره‌ی معنا همیشه جذابیت فلسفی داشته است. علاوه بر اینکه معناشناسی، علمی است که مسایل خاص و بنیادی خود را دارد، فیلسوفان از جهت علاقه به درک ماهیت معنا و به معنای انواع خاصی از زبان و به ویژه به زبانی که اساساً به کار بیان مفاهیم و اندیشه‌های فلسفی می‌آید نیز به معناشناسی علاقه دارند.

معناشناسی معاصر تا اندازه‌ی زیادی از جمله به کارهای گوتلوب فرگه و برتراند راسل و آلفرد تارسکی در منطق صوری مدیون است. کارهای این متفکران در حقیقت راهبردهایی برای ساختن نظام‌های صوری فراهم آورد - منظور از نظام صوری، نظامی انتزاعی از نمادها و مجموعه‌هایی است که روابط منطقی و ساختاری معینی با یکدیگر دارند. لودویگ ویتگنشتاین و تحصیل‌گرایان منطقی مانند رودلف کارنپ دریافتند که این راهبردها به اینجا منتهی می‌شود که آنها برای آشکار ساختن نوع ساختاری که هر زبان دیگر - و مخصوصاً زبانی که مناسب علم به معنای اخص باشد - باید داشته باشد نظام‌های صوری و منطقی خاصی را بپذیرند. دیدگاه دیگری که البته دیدگاهی پایدارتر است این است که بسیاری از جنبه‌های زبان طبیعی نظام‌های صوری به هم پیوسته‌اند - و این نظام‌های صوری یا به طور مستقل حاصل کار منطق‌دانان باشند یا این که صراحتاً برای آشکارسازی ساختار نظام‌مند زبان مورد نظر طراحی شده‌اند.

اخیراً معناشناسی، تحت حمایت نوام چامسکی، از تبیین‌های نظام‌مند دستور زبان طبیعی سود برده است. چامسکی دستور زبان شخص را یک نظریه فطری (innate) می‌داند که او را قادر به یادگیری زبان می‌کند. وظیفه زبان‌شناس، آشکارسازی این نظریه فطری است. دو چیز، زبان‌شناس را در انجام این وظیفه هدایت می‌کند: نخست، حکم ناگهانی شخص در خصوص اینکه کدام ساختارها از نظر دستور زبان پذیرفتنی است، و دوم شواهد کلی در باب قیدها و اضطراهای فطری در خصوص دستور زبان‌های انسانی. چامسکی و دیگران تحت تأثیر این دیدگاه توانستند نظریه‌های نیرومند و جالبی در خصوص دستور زبان طبیعی فراهم آورند. معناشناسان معاصر این نظریه‌ها را به چند دلیل سودمند یافتند. بسیاری از معناشناسان امروزه متأثر از کارهای چامسکی، کشف نظریه‌های فطری واقعی را وظیفه خود می‌دانند. همچنین بسیاری از نظریه‌های معناشناختی معاصر با چیزی بسیار شبیه به دستور زبان آغاز می‌شوند - یعنی این نظریه‌ها می‌کوشند راه شکل‌گیری جملات زبان مورد بحث از اجزای معنایی‌اش را به نحو معناشناختی تبیین کنند؛ و

معلوم است که باید به طور معقول انتظار داشته باشیم که ساختار معناشناختی جمله‌ها پیوند محکمی با دستور راستین زبان داشته باشد.

۲. سنت‌های معناشناختی معاصر

معنای یک گزاره این است که اشیای مورد اشاره در آن گزاره چگونه هستند؛ و به طور کلی معنای هر سخنی، آن چیزی است که فهم آن در پی دارد. بنابراین معناشناسی درحقیقت با جنبه بیرونی معنا سر و کار دارد، به تعبیر دیگر، معنا قدرت و نیروهای بازنمایی و توصیفی زبان را تثبیت می‌کند. از سوی دیگر معناشناسی باید جنبه شناختی و معرفت‌شناختی معنا را نیز در مدنظر داشته باشد، چراکه معنا امری است که شناخته می‌شود، کسب می‌گردد، دانسته می‌شود، فهمیده می‌شود.

زبان، خواه بین‌المللی باشد مثل زبان انگلیسی و خواه زبان یک قوم یا حتی فردی معین باشد، از کلمات و جملات تکرارپذیر تشکیل می‌شود. این‌گونه زبان‌ها را زبان‌های بیان‌گر می‌نامند تا از انواع دیگر بیان که حاصل انواع دیگر نشان‌ها هستند متمایز شود. معانی می‌توانند در نشان‌هایی بیان شوند که معانی فارغ از زمان گزاره‌های بیان‌شده را تکمیل می‌کنند. به طور مثال، جمله «این بدتر بود» معنایی را در باب یک موضوع معین، یعنی «این» بیان می‌کند و به سبب تعبیر «بدتر بود» مستلزم اشارت به موضوعی دیگر و بنابراین، مستلزم ارزیابی است. اصل جالب توجه این است که معنای فارغ از زمان یک بیان، به سادگی عبارت است از اینکه آن بیان قوه بیان معنایی معین توسط نشان‌های معین را داشته باشد. امروزه عمل‌گرایان دنبال درک رابطه بین معنای عبارات بیان‌گر و معنای حاصل نشان‌ها هستند، همچنین آنها به دنبال درک راه‌هایی هستند که نشان‌ها از آن طریق به کار ارتباطات و سایر اهداف می‌آیند.

یکی از واقعیت‌های مربوط به زبان طبیعی این است که هر زبان طبیعی در جملات مختلف معانی مختلف دارد. به طور مثال وقتی می‌گوییم «بیژن یک گلابی خورد»، معنای آن با معنای این جمله فرق می‌کند: «بیژن یک گلابی خورد، و سپس بیژن یک گلابی خورد»؛ و معنای جمله اخیر باز با معنای این جمله فرق می‌کند که «بیژن یک گلابی خورد، و سپس بیژن یک گلابی خورد، و سپس بیژن یک گلابی خورد» و همین‌طور، هر تبیین معناشناختی مقبول از زبان طبیعی باید بتواند معنای آن زبان را چنان آشکار کند که وابستگی نظام‌مند معنای آن به خصوصیات تکرارپذیر آن را روشن سازد، یعنی بتواند خصوصیات بیان‌گری و نشان‌های آن را آشکار سازد. یکی از راه‌های انجام این وظیفه عبارت از این است که تبیین معناشناختی بتواند نشان دهد که معنای جملات مرکب و اظهارات پیچیده چگونه از معنای جملات ساده‌تر تشکیل می‌شود و این نیز مستلزم

روشن ساختن چگونگی ترکیب خود جملات و بیان‌های ساده‌تر است. این کار ممکن است از طریق به کار بردن *ارزش‌های معناشناختی* (Semantic Values) معانی‌ای انجام شود که به جملات ساده‌تر در پیدایش معنای جملات پیچیده‌تر نسبت داده می‌شود. گاهی ساختار بیان زبان‌شناختی را که می‌تواند کلید نحوه ترکیب معنای را فراهم آورد *صورت منطقی* بیان می‌نامند.

جنبه بازنمایی معنا، توجه بسیاری از معناشناسان را متوجه مسئله *شرایط صدق* (truth - conditions) جملات ساخته است؛ توجه این دسته از معناشناسان همچنین به مسئله تبیین این‌گونه پدیده‌ها به مثابه شرط صدق اطلاق محمول‌ها (از قبیل «... قرمز است») و به شرایط ارجاع تعابیر اسمی گوناگون (از قبیل نام‌های خاص، و توصیفات معین و خاص - مانند کاشف اکسیژن - و ضمائر) نیز جلب شده است. به این ترتیب همگان پذیرفته‌اند که شرایط صدق، حمل‌پذیر بودن، ارجاع، نام‌های خاص همه موضوعات واقعی نظریه معنانشناسی هستند. مثلاً معنای «... قرمز است» وقتی روشن می‌شود که بیان شود چیزی در چه صورتی قرمز نامیده می‌شود این نیز مستلزم روشن شدن معنای خود قرمز خواهد بود. پس یک وظیفه معنانشناسی این است که توضیح دهد شیء باید چگونه باشد که وصف خاصی به راستی بر او حمل شود و اینها همه موضوعاتی هستند که به مسئله *معنا و صدق* مربوط می‌شوند.

این مسائل در نهایت منجر شده است به اینکه مسئله ماهیت شرایط صدق و مسئله ارجاع و نام‌های خاص و همچنین مسئله امکان حمل وصف بر موضوع، از موضوعات اصلی معنانشناسی تلقی شوند. اما از آنجا که شرایط صدق و شرایط حمل با یکدیگر نسبت‌هایی منطقی از قبیل سازگاری و استلزام دارند، تبیین این شرایط در عین حال می‌تواند به مثابه برآوردن هدف دیگر معنانشناسی، یعنی تبیین روابط منطقی موجود در بین اظهارات زبانی، نیز نگریسته شود، از این منظر است که مثلاً نظریه مطابقت صدق یا نظریه عمل‌گرایانه صدق یا نظریه انسجام صدق یا پارادکس‌های معناشناختی و نظریه‌های صدق یا مسئله معنا و ارجاع در چهارچوب معنانشناسی واقع می‌شوند.

نوعی از معنانشناسی معاصر، که می‌توان آن را در آثار فرگه و راسل ریشه‌یابی کرد، «کلیات» انتزاعی از قبیل گزاره‌ها و اوصاف - یعنی هستارهای متضمن صدق - یا شرایط اطلاق را به مثابه ارزش‌های معناشناختی به کار می‌بندند. در این نوع معنانشناسی، این کلیات (برخلاف بیان‌های معناشناختی) به هیچ زبان خاصی وابسته تلقی نمی‌شوند و صدق یا شرایط اطلاق‌شان فارغ از زمان نگریسته می‌شود. از اینجا است که می‌بینیم بعضی از چهارچوب‌های معناشناختی با مفاهیم ماهیت گزاره‌ها و اوصاف آغاز می‌شوند. در این چهارچوب‌های معناشناختی وظیفه اصلی ارائه توصیف

معناشناختی از زبان مورد نظر عبارت از کشف اصولی است که معین می‌سازند کدام نشان‌های بیان‌گر کدام گزاره‌ها و اوصاف را به مثابه ارزش‌های معناشناختی خود دارا هستند.

بعضی از این چهارچوب‌ها ابزارهایی از نظریهٔ منطقی مدل‌ها را به کار می‌بندند، ابزارهایی که در آنها معنا گزاره‌ها از طریق ساختارهای مربوط به نظریهٔ مجموعه بیان می‌شود. برای نمونه یکی از سنت‌های تأثیرگذار در معناشناسی که از کارهای کارنپ و کرییکی سرچشمه گرفته است مفهوم «جهان ممکن» را به کار می‌بندد. بر طبق این سنت معناشناختی معنای یک سخن توسط مجموعه‌ای از امکان‌هایی که آن سخن طرد می‌کند یا جایز می‌داند به دست می‌آید. فیلسوفانی که در این سنت کار کرده‌اند بر آن هستند که نظریهٔ معناشناختی، علاوه بر روشن ساختن شرط صدق سخن، باید بتواند محتوای وجهی (model content) آن را نیز آشکار سازد، و مقصودشان از محتوای وجهی این است که معین شود گوینده چه وضعیت‌های ممکن را در حقیقت توصیف می‌کند. این دیدگاه و تمایز بین شرط صدق و محتوای وجهی موجب پیدایش مباحث بسیار در باب ضرورت مابعدالطبیعی و امکان مابعدالطبیعی شده است؛ این مباحث به ویژه در این مورد مطرح هستند که آیا ابزارهای خاص زبان طبیعی (از قبیل نام‌های خاص) دیدگاه‌های خاصی را در باب ضرورت و ذات پیش‌فرض می‌گیرند یا نه؛ و آیا این دیدگاه‌ها جدا قابل دفاع هستند یا نه؟

دونالد دیویدسون در معناشناسی، با اتکا به کارهای تارسکی، سنتی تا اندازه‌ای متفاوت مطرح کرده است. هدف معناشناسی او در حقیقت این است که در مورد زبان مورد مطالعه «نظریهٔ صدق» مناسبی یافت شود. چنین نظریهٔ صدق مناسبی نه تنها درست و کامل خواهد بود بلکه این را نیز روشن خواهد ساخت که کاربر زبان و به هنگام استفاده از زبان و دانستن آن درحقیقت چه چیزی را می‌داند.

اخیراً نیز بعضی فیلسوفان و زبان‌شناسان و دانشمندان علوم شناختی تبیین‌های معناشناختی نظام‌مندی بر پایهٔ الگوریتم پی‌ریزی کرده‌اند؛ این سنت‌ها درحقیقت از نظریهٔ منطقی برهان عاریه گرفته‌اند.

همهٔ سنت‌های معناشناختی، حتی آنهایی که به شدت بر شرایط صدق تمرکز دارند، باید در عین حال قادر باشند تبیین‌های رضایت‌بخشی از جنبه‌های معرفت‌شناختی معنا، از جمله از مسئلهٔ فهم ارائه کنند.

۳. موضوعات و مسائل معناشناسی

بعضی از مسائل فقط در سنت‌های خاصی از معناشناسی ظاهر می‌شوند؛ اما بعضی دیگر، مانند مسائل مربوط به ارجاع (reperence) گسترده‌تر هستند و در سنت‌های بسیار مطرح‌اند، زیرا عموماً

عقیده بر این است که مفهوم ارجاع مفهوم اصلی معناشناختی است. مسائل دیگر معناشناسی که توجه بسیاری به آنها جلب شده است عبارت‌اند از مسئله نام‌های خاص، مسئله انواع طبیعی (مانند «اسب»، «طلا»، «گلایی»)، اصطلاحات نظری علم (مانند «جرم»). از سوی دیگر بعضی از مسائل از قبیل مسئله ساختار منطقی یا معناشناختی عبارت‌پردازی‌های گوناگون فقط در سنت‌های خاصی از نظریه معناشناسی مطرح است.

به هر حال معناشناسی رشته‌ای است که در اصل با معنای نمادها، و به ویژه نمادهای زبانی سر و کار دارد. معناشناسی به این معنا در مقابل دستور زبان قرار دارد که رشته‌ای است که با ساختارهای جملات زبان سروکار دارد.